



پیشگران آینده امیدبخش

گزارش سیاستی

بازاندیشی در معماری امنیتی خلیج فارس پس از جنگ رمضان

ارزیابی انتقادی رویکردهای جدید امنیتی و پیامدهای آن برای نظم منطقه‌ای

با نگاه به گزارش عنوان [Persian] Gulf States Can Contain the Threat from Iran and
Israel. But they'll Need Help از اندیشکده چتم هاوس

غزاله غفوری

مرداد ۱۴۰۵

www.paiab.org

پایاب دانشگاهی

دیدگاه‌ها و نظرات مطرح شده در مقالات این بخش، بیانگر دیدگاه‌های نویسندگان آن‌هاست و لزوماً منعکس
کننده مواضع موسسه پایاب نیست.

چکیده اجرایی

تحولات امنیتی خاورمیانه در سال‌های اخیر نشان داده است که نظم منطقه‌ای در حال گذار از یک الگوی سنتی مبتنی بر موازنه قدرت به چارچوبی پیچیده‌تر از رقابت‌های نظامی، فناوری‌های نوین و تعاملات ژئوپلیتیکی است. جنگ اخیر آمریکا و رژیم صهیونیستی علیه ایران، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین بحران‌های امنیتی سال‌های اخیر، نه‌تنها معادلات بازدارندگی میان بازیگران اصلی را تحت تأثیر قرار داد، بلکه برداشت کشورهای عربی حوزه خلیج فارس از مفهوم امنیت را نیز تغییر داد. در چنین شرایطی، گزارش چتم‌هاوس با عنوان [Persian] Gulf States Can Contain the Threat from Iran and Israel. But they'll Need Help تلاش می‌کند چشم‌اندازی از آینده امنیت خلیج فارس ارائه دهد. این گزارش استدلال می‌کند که کشورهای شورای همکاری خلیج فارس پس از تحولات اخیر، با محیط امنیتی دشوارتری مواجه شده‌اند و برای مدیریت تهدیدهای احتمالی، به تقویت همکاری‌های دفاعی، توسعه ظرفیت‌های مشترک و ادامه حمایت شرکای خارجی نیاز دارند. با وجود اهمیت این تحلیل، بررسی دقیق‌تر نشان می‌دهد که امنیت پایدار در خلیج فارس صرفاً از مسیر افزایش توان نظامی یا اتکا به بازیگران خارجی حاصل نمی‌شود. تجربه تاریخی منطقه نشان داده است که رقابت‌های امنیتی، زمانی که فاقد سازوکارهای سیاسی برای مدیریت اختلافات باشند، می‌توانند حتی در حضور قدرت‌های بازدارنده خارجی نیز ادامه پیدا کنند.

این یادداشت تلاش می‌کند ضمن بررسی استدلال‌های اصلی گزارش چتم‌هاوس، آن را در چارچوب گسترده‌تر مطالعات امنیت منطقه‌ای ارزیابی کند. پرسش اصلی این است که آیا معماری امنیتی مبتنی بر بازدارندگی خارجی می‌تواند پاسخگوی پیچیدگی‌های امنیتی خلیج فارس باشد، یا اینکه آینده ثبات منطقه نیازمند ترکیبی از بازدارندگی، دیپلماسی، اعتمادسازی و سازوکارهای بومی مدیریت بحران است.

مقدمه: خلیج فارس در آستانه یک نظم امنیتی جدید

خلیج فارس همواره یکی از حساس‌ترین مناطق ژئوپلیتیکی جهان بوده است. اهمیت این منطقه تنها به منابع انرژی محدود نمی‌شود؛ بلکه موقعیت جغرافیایی، مسیرهای حیاتی تجارت دریایی، رقابت قدرت‌های بزرگ و حضور بازیگران منطقه‌ای با منافع متفاوت، آن را به یکی از پیچیده‌ترین محیط‌های امنیتی جهان تبدیل کرده است.

در چند دهه گذشته، امنیت خلیج فارس عمدتاً تحت تأثیر سه عامل اصلی شکل گرفته است: رقابت میان قدرت‌های منطقه‌ای، حضور نظامی قدرت‌های فرامنطقه‌ای و تلاش دولت‌های منطقه برای افزایش ظرفیت‌های دفاعی خود. با این حال، ماهیت تهدیدها در سال‌های اخیر تغییر کرده است. درگیری‌های محدود، حملات پنهانی، جنگ

سایبری و آسیب‌پذیری زیرساخت‌های حیاتی نشان داده‌اند که امنیت دیگر تنها به تعداد نیروهای نظامی یا تجهیزات پیشرفته وابسته نیست.

جنگ رمضان این روند را برجسته‌تر کرد. این جنگ ناعادلانه نشان داد که حتی کشورهایی که مستقیماً درگیر جنگ نیستند، می‌توانند از پیامدهای آن تأثیر بپذیرند. نگرانی درباره امنیت انرژی، مسیرهای دریایی، سرمایه‌گذاری اقتصادی و ثبات سیاسی، باعث شد کشورهای منطقه بار دیگر مسئله معماری امنیتی خلیج فارس را در مرکز محاسبات راهبردی خود قرار دهند. گزارش چتم‌هاوس در همین بستر قابل فهم است. نویسنده گزارش معتقد است که کشورهای شورای همکاری خلیج فارس پس از تجربه جنگ رمضان با محیطی مواجه شده‌اند که در آن تهدیدها سریع‌تر، پیچیده‌تر و فرامرزی‌تر شده‌اند. از نگاه این گزارش، پاسخ به چنین شرایطی نیازمند افزایش هماهنگی دفاعی، بهبود قابلیت‌های هشدار زودهنگام و حفظ نقش حمایتی شرکای خارجی است.

با این حال، بررسی این دیدگاه نیازمند طرح یک پرسش اساسی است: آیا امنیت منطقه‌ای را می‌توان عمده‌تاً از طریق ابزارهای نظامی و ترتیبات بازدارندگی خارجی تضمین کرد؟

مطالعات امنیت بین‌الملل نشان می‌دهد که قدرت نظامی اگرچه یکی از عناصر مهم امنیت است، اما به تنهایی قادر به حل منازعات پیچیده منطقه‌ای نیست. بسیاری از بحران‌های طولانی‌مدت نه به دلیل نبود قدرت نظامی، بلکه به دلیل فقدان اعتماد سیاسی، اختلاف در برداشت‌های امنیتی و نبود سازوکارهای مؤثر گفت‌وگو تداوم یافته‌اند. از این منظر، بررسی گزارش چتم‌هاوس نه به معنای رد کامل استدلال‌های آن، بلکه به معنای قرار دادن آن در چارچوبی گسترده‌تر است؛ چارچوبی که امنیت را نه فقط به عنوان مسئله‌ای نظامی، بلکه به عنوان پدیده‌ای سیاسی، اقتصادی و نهادی بررسی می‌کند.

بیان مسئله

مسئله اصلی این یادداشت، بررسی مسیرهای احتمالی شکل‌گیری نظم امنیتی آینده در خلیج فارس است. پس از این جنگ، دو رویکرد اصلی درباره آینده امنیت منطقه قابل مشاهده است.

رویکرد نخست، که در گزارش‌هایی مانند گزارش چتم‌هاوس برجسته شده است، بر ضرورت تقویت توان دفاعی، همکاری نظامی و نقش‌آفرینی قدرت‌های خارجی تأکید دارد. طرفداران این دیدگاه معتقدند که با توجه به پیچیدگی تهدیدها، کشورهای منطقه به تنهایی قادر به ایجاد یک نظام بازدارندگی مؤثر نیستند.

رویکرد دوم بر این باور است که امنیت پایدار نیازمند کاهش تنش‌های سیاسی، توسعه گفت‌وگوهای منطقه‌ای و ایجاد سازوکارهای بومی برای مدیریت اختلافات است. در این نگاه، حضور قدرت‌های خارجی ممکن است در

کوتاهمدت بازدارندگی ایجاد کند، اما بدون حل ریشه‌های سیاسی اختلافات، نمی‌تواند ثبات بلندمدت را تضمین کند. اختلاف میان این دو رویکرد، صرفاً یک اختلاف نظری نیست؛ بلکه پیامدهای عملی برای آینده منطقه دارد. انتخاب میان تمرکز بیشتر بر ابزارهای نظامی یا سرمایه‌گذاری در سازوکارهای سیاسی، می‌تواند مسیر تحولات امنیتی خلیج فارس را در سال‌های آینده شکل دهد.

ارزیابی استدلال اصلی گزارش چتم‌هاوس

گزارش چتم‌هاوس بر این گزاره اصلی بنا شده است که کشورهای شورای همکاری خلیج فارس پس از جنگ آمریکا و رژیم صهیونیستی علیه ایران با سطح جدیدی از نااطمینانی امنیتی مواجه شده‌اند و برای مقابله با این وضعیت، به حمایت خارجی نیاز دارند. این استدلال بر چند محور اصلی استوار است:

افزایش آسیب‌پذیری کشورهای خلیج فارس

یکی از نکات مهم، توجه به آسیب‌پذیری زیرساخت‌های حیاتی کشورهای منطقه است. در دهه‌های گذشته، امنیت بسیاری از کشورهای خلیج فارس بر این فرض استوار بود که فاصله جغرافیایی، توان مالی و حمایت قدرت‌های بزرگ، سطح قابل قبولی از امنیت را ایجاد می‌کند. اما تحولات سال‌های اخیر نشان داده است که ماهیت تهدیدها تغییر کرده است. حملات دقیق، استفاده از فناوری‌های ارزان‌تر و دسترسی بازیگران مختلف به ابزارهای نامتقارن، مفهوم امنیت را پیچیده‌تر کرده است.

از این منظر، تأکید بر توسعه سامانه‌های دفاعی و افزایش هماهنگی امنیتی، پاسخی به یک واقعیت جدید در محیط راهبردی منطقه است.

با این حال، پرسش مهم این است که آیا پاسخ صرفاً نظامی می‌تواند این نوع تهدیدها را به‌طور کامل مدیریت کند؟ تجربه مناطق مختلف نشان می‌دهد که سامانه‌های دفاعی اگرچه می‌توانند هزینه حمله را افزایش دهند، اما معمولاً قادر نیستند به تنهایی منازعات سیاسی را حل کنند. در نتیجه، امنیت سخت باید با ابزارهای سیاسی و دیپلماتیک تکمیل شود.

نقش قدرت‌های فرامنطقه‌ای در امنیت خلیج فارس

یکی از مهم‌ترین بخش‌های تحلیل چتم‌هاوس، تأکید بر نقش ایالات متحده و شرکای بین‌المللی در ایجاد ثبات منطقه‌ای است. این دیدگاه ریشه تاریخی دارد. از دهه‌های گذشته، آمریکا نقش مهمی در تأمین امنیت مسیرهای انرژی، حضور دریایی و ایجاد بازدارندگی در خلیج فارس داشته است. بسیاری از کشورهای منطقه نیز همکاری

امنیتی با واشنگتن را یکی از عناصر اصلی راهبرد دفاعی خود می‌دانند. با این حال، در ادبیات روابط بین‌الملل درباره میزان کارآمدی اتکای بلندمدت به قدرت‌های خارجی بحث وجود دارد.

منتقدان این رویکرد معتقدند که وابستگی بیش از حد به تضمین‌های خارجی ممکن است انگیزه دولت‌های منطقه برای ایجاد سازوکارهای مستقل گفت‌وگو و حل اختلاف را کاهش دهد. همچنین، حضور قدرت‌های بزرگ می‌تواند رقابت‌های ژئوپلیتیکی گسترده‌تر را وارد محیط منطقه‌ای کند. بنابراین، مسئله اصلی این نیست که آیا حضور خارجی به‌طور مطلق مثبت یا منفی است؛ بلکه پرسش این است که چگونه می‌توان میان همکاری‌های امنیتی خارجی و توسعه ظرفیت‌های منطقه‌ای توازن ایجاد کرد.

مسئله تعریف تهدید

یکی از مهم‌ترین موضوعات تحلیلی در گزارش چتم‌هاوس، نحوه تعریف تهدیدهای امنیتی است. در سیاست بین‌الملل، تهدید یک مفهوم صرفاً عینی نیست، بلکه تا حد زیادی به ادراک بازیگران وابسته است. یک اقدام ممکن است از دید یک کشور دفاعی تلقی شود، اما از نگاه کشور دیگر تهدیدآمیز باشد. به همین دلیل، بررسی امنیت خلیج فارس نیازمند توجه به تفاوت برداشت‌های امنیتی میان بازیگران است. کشورهای مختلف منطقه ممکن است درباره منشأ ناامنی، اولویت‌های امنیتی و روش‌های مقابله با تهدید، دیدگاه‌های متفاوتی داشته باشند. نادیده گرفتن این تفاوت‌ها می‌تواند باعث شود تحلیل امنیتی بیش از حد ساده‌سازی شود. یک چارچوب تحلیلی جامع باید علاوه بر بررسی توانایی‌های نظامی، به عوامل سیاسی، تاریخی و ادراکی نیز توجه کند.

محدودیت‌های رویکرد امنیتی صرفاً نظامی

یکی از پرسش‌های مهم درباره آینده خلیج فارس این است که آیا افزایش ظرفیت‌های نظامی می‌تواند به تنهایی ثبات ایجاد کند؟ پاسخ بسیاری از مطالعات امنیتی این است که قدرت نظامی اگرچه ضروری است، اما کافی نیست. امنیت پایدار نیازمند کاهش احتمال سوءبرداشت، ایجاد کانال‌های ارتباطی در شرایط بحران و توسعه قواعد رفتاری میان بازیگران است. برای مثال، حتی میان کشورهای که از توان نظامی بالا برخوردارند، نبود ارتباط سیاسی می‌تواند خطر تشدید ناخواسته بحران را افزایش دهد. در مقابل، وجود سازوکارهای گفت‌وگو می‌تواند حتی در شرایط اختلاف سیاسی، از تبدیل تنش به درگیری جلوگیری کند. از این منظر، یکی از ضعف‌های احتمالی برخی تحلیل‌های امنیتی درباره خلیج فارس، تمرکز بیش از اندازه بر «توان مقابله» و توجه کمتر به «توان پیشگیری» است.

سناریوهای پیش روی معماری امنیتی خلیج فارس

آینده امنیتی خلیج فارس پس از این تحولات به یک مسیر واحد محدود نمی شود. بر اساس روندهای موجود، می توان سه سناریوی اصلی را برای آینده نظم امنیتی منطقه در نظر گرفت. این سناریوها الزاماً پیش بینی قطعی آینده نیستند، بلکه چارچوب هایی برای فهم مسیرهای احتمالی تحول هستند.

سناریوی اول: تداوم الگوی امنیتی مبتنی بر حضور قدرت های فرامنطقه ای

در این سناریو، کشورهای خلیج فارس همچنان امنیت خود را تا حد زیادی بر همکاری با قدرت های خارجی، به ویژه ایالات متحده و شرکای غربی، استوار می کنند. در این چارچوب، تمرکز اصلی بر توسعه سامانه های دفاعی، همکاری اطلاعاتی، حضور دریایی و ایجاد شبکه های هماهنگ بازدارندگی خواهد بود.

طرفداران این مدل معتقدند که شرایط امنیتی منطقه، به دلیل وجود رقابت های شدید و اختلافات حل نشده، نیازمند یک عامل توازن دهنده خارجی است. از نگاه آنان، قدرت های منطقه ای به تنهایی قادر به ایجاد یک نظم امنیتی پایدار نیستند و حضور خارجی می تواند از محاسبات تهاجمی جلوگیری کند. این مدل دارای برخی مزایا است. نخست اینکه در کوتاه مدت می تواند سطحی از اطمینان امنیتی برای کشورهای کوچک تر ایجاد کند. دوم اینکه امکان دسترسی به فناوری های پیشرفته دفاعی و اطلاعاتی را افزایش می دهد.

با این حال، این رویکرد با چالش هایی نیز مواجه است. تجربه تاریخی نشان داده است که حضور قدرت های خارجی اگرچه می تواند بازدارندگی ایجاد کند، اما لزوماً به حل اختلافات بنیادی میان بازیگران منطقه ای منجر نمی شود. همچنین تغییر اولویت های قدرت های بزرگ می تواند میزان تعهد آنها به امنیت منطقه را در طول زمان دستخوش تغییر کند. بنابراین، مهم ترین پرسش درباره این مدل آن است که آیا یک نظم امنیتی وابسته به حمایت خارجی می تواند در بلندمدت پایدار بماند یا خیر.

سناریوی دوم: حرکت به سوی امنیت منطقه ای بومی

در سناریوی دوم، کشورهای منطقه تلاش می کنند چارچوب های امنیتی مستقل تری ایجاد کنند و مدیریت بحران های منطقه ای را بیش از گذشته از طریق سازوکارهای درون منطقه ای دنبال کنند. این رویکرد بر این فرض استوار است که بسیاری از چالش های امنیتی خلیج فارس ماهیتی منطقه ای دارند و در نهایت باید از طریق تعامل میان کشورهای منطقه مدیریت شوند.

در این مدل، ابزارهایی مانند گفت‌وگوهای منظم امنیتی، توافق‌های کاهش تنش، شفافیت نظامی، ایجاد کانال‌های ارتباطی در شرایط بحران و همکاری اقتصادی می‌توانند نقش مهمی ایفا کنند. مزیت اصلی این رویکرد آن است که می‌تواند به کاهش سوءبرداشت‌ها و ایجاد اعتماد تدریجی میان بازیگران کمک کند. همچنین، امنیت را از یک مفهوم صرفاً نظامی به یک مفهوم چندبعدی تبدیل می‌کند.

با این حال، اجرای چنین مدلی با موانع جدی روبه‌رو است. اختلافات تاریخی، تفاوت در برداشت‌های امنیتی، رقابت‌های ژئوپلیتیکی و سطح پایین اعتماد میان برخی بازیگران، فرآیند ایجاد یک نظام امنیتی بومی را دشوار می‌کند. به همین دلیل، حتی طرفداران این رویکرد نیز معمولاً بر این باورند که شکل‌گیری چنین نظامی نیازمند یک فرآیند تدریجی و مرحله‌ای است.

سناریوی سوم: مدل ترکیبی؛ بازدارندگی همراه با دیپلماسی

سناریوی سوم ترکیبی از دو رویکرد پیشین است. در این مدل، همکاری‌های دفاعی و روابط امنیتی با شرکای خارجی ادامه می‌یابد، اما هم‌زمان تلاش می‌شود سازوکارهای منطقه‌ای برای کاهش تنش و مدیریت بحران نیز توسعه پیدا کند.

بسیاری از پژوهشگران امنیتی این مدل را واقع‌بینانه‌تر می‌دانند، زیرا شرایط منطقه نشان می‌دهد که نه حذف کامل نقش قدرت‌های خارجی در کوتاه‌مدت امکان‌پذیر است و نه اتکا صرف به ابزارهای نظامی می‌تواند ثبات پایدار ایجاد کند. در این چارچوب، بازدارندگی نظامی نقش جلوگیری از تشدید بحران را ایفا می‌کند، در حالی که دیپلماسی و گفت‌وگو تلاش می‌کنند ریشه‌های سیاسی تنش را مدیریت کنند.

پیامدهای راهبردی برای آینده منطقه

تحولات اخیر نشان می‌دهد که امنیت خلیج فارس وارد مرحله‌ای شده است که در آن هیچ بازیگری به‌تنهایی قادر به تعیین قواعد بازی نیست. حتی قدرتمندترین کشورها نیز با محدودیت‌هایی مواجه هستند و ناچارند رفتار خود را با واکنش سایر بازیگران هماهنگ کنند. یکی از مهم‌ترین پیامدهای این وضعیت، افزایش اهمیت «مدیریت بحران» است. در گذشته، بسیاری از تحلیل‌ها بر جلوگیری از جنگ تمرکز داشتند، اما محیط امنیتی جدید نشان می‌دهد که باید سازوکارهایی برای کنترل بحران پس از آغاز تنش نیز وجود داشته باشد. همچنین، اهمیت فناوری‌های نوین در امنیت منطقه افزایش یافته است. پهپادها، سامانه‌های موشکی، جنگ الکترونیک و حملات سایبری باعث شده‌اند که مفهوم برتری نظامی تغییر کند. در چنین شرایطی، امنیت دیگر صرفاً به تعداد تجهیزات نظامی وابسته نیست، بلکه به کیفیت اطلاعات، سرعت واکنش و توان هماهنگی نیز بستگی دارد.

جمع‌بندی نهایی گزارش چتم هاوس

گزارش چتم‌هاوس درباره آینده امنیت خلیج فارس پس از جنگ رمضان، تصویری از نگرانی‌های امنیتی موجود در میان برخی کشورهای منطقه ارائه می‌دهد و بر این نکته تأکید دارد که محیط راهبردی جدید، نیازمند بازنگری در ترتیبات دفاعی است. با این حال، بررسی انتقادی نشان می‌دهد که امنیت منطقه را نمی‌توان تنها از زاویه توان نظامی و حمایت قدرت‌های خارجی تحلیل کرد. تجربه تاریخی خلیج فارس نشان می‌دهد که رقابت‌های امنیتی، در نبود سازوکارهای سیاسی و دیپلماتیک مؤثر، می‌توانند حتی در حضور قدرتمندترین بازیگران خارجی نیز ادامه پیدا کنند.

بنابراین، آینده امنیت خلیج فارس احتمالاً نه در انتخاب میان «قدرت نظامی» و «دیپلماسی»، بلکه در ایجاد تعادل میان این دو نهفته است. بازدارندگی می‌تواند از وقوع بحران جلوگیری کند، اما تنها گفت‌وگو، اعتمادسازی و ایجاد قواعد مشترک قادر است زمینه ثبات پایدار را فراهم کند. در نهایت، هرگونه معماری امنیتی موفق در خلیج فارس باید سه ویژگی داشته باشد: نخست، واقع‌گرایی نسبت به نگرانی‌های امنیتی بازیگران مختلف؛ دوم، توجه به ظرفیت‌های بومی منطقه؛ و سوم، ایجاد سازوکارهایی که امکان مدیریت اختلافات بدون توسل به تشدید نظامی را فراهم کند.

جمع‌بندی گزینه‌های سیاستی

با توجه به تحولات اخیر و محدودیت‌های رویکرد صرفاً نظامی، معماری امنیتی خلیج فارس نیازمند رویکردی چندلایه و ترکیبی است و در این چارچوب چند توصیه سیاستی قابل طرح است: اول ایجاد سازوکار دائمی گفت‌وگوی امنیتی خلیج فارس که در آن کشورهای شورای همکاری خلیج فارس باید یک کانال منظم و نهادمند برای گفت‌وگو درباره تهدیدهای مشترک، مدیریت بحران و کاهش سوءبرداشت‌های امنیتی ایجاد کنند که این سازوکار می‌تواند به‌صورت تدریجی و با تمرکز بر موضوعات کم‌تنش‌تر آغاز شود؛ دوم تقویت بازدارندگی بومی در کنار همکاری خارجی، چرا که اتکا به قدرت‌های فرامنطقه‌ای می‌تواند در کوتاه‌مدت بازدارندگی ایجاد کند، اما جایگزین ظرفیت‌سازی داخلی نیست و بنابراین کشورها باید هم‌زمان بر ارتقای سامانه‌های هشدار زودهنگام، دفاع هوایی، امنیت دریایی و حفاظت از زیرساخت‌های حیاتی سرمایه‌گذاری کنند؛ سوم اولویت‌دادن به مدیریت بحران و ارتباط اضطراری که در آن ایجاد خطوط تماس اضطراری میان پایتخت‌های منطقه، به‌ویژه در شرایط تنش نظامی یا حملات پهنادی و موشکی، می‌تواند احتمال محاسبه اشتباه و تشدید ناخواسته بحران را کاهش دهد؛ چهارم تعریف مشترک‌تر از تهدیدهای امنیتی که با توجه به اینکه یکی از موانع اصلی ثبات منطقه‌ای، ناهمخوانی در برداشت از

تهدید است، تدوین چارچوب‌های مشترک برای شناسایی تهدیدهای فرامرزی مانند حملات سایبری، خرابکاری در زیرساخت‌ها و ناامنی دریایی می‌تواند به همگرایی امنیتی کمک کند؛ و پنجم پیوند زدن امنیت سخت با اعتمادسازی سیاسی، زیرا امنیت پایدار تنها از مسیر تقویت توان نظامی به دست نمی‌آید و لازم است ابتکارهای اعتمادساز، گفت‌وگوهای دوره‌ای، شفافیت نظامی و همکاری‌های محدود اما عملی در حوزه‌هایی مانند امنیت انرژی و حفاظت از مسیرهای دریایی نیز دنبال شود.